مطالعات تاریخ اسلام
سال هفتم / شمارهٔ ۲۶ / پاییز ۱۳۹۴

استعمار روسی و اسلام شیعی:
سیاست روسیه تزاری در قبال شیعیان در نخستین سال‌های اشغال قفقاز(۱۸۱۳-۱۸۵۰م.)

جواد مرشدلو[۱]

چکیده: در جریان اشغال ولایات ایرانی قفقاز به دست روسیه، جمعیت چشمگیری از شیعیان این منطقه نیز به تابعیت تحمیلی روسیه تزاری درآمدند. این شیعیان بیش‌تر در بخش‌هایی از این سرزمین مستقر بودند که تا پیش از اشغال، تابعی از سپهر سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران به شمار می‌رفت. بخش اندکی از این جمعیت، به‌ویژه پیشوایان روحانی ایشان با مشاهده تثبیت سلطه دولت تزاری ترجیح دادند از موطن خود هجرت کنند. اما اکثریت در همان سرزمین آباء و اجدادی خود باقی ماندند و زندگی خود را در زیر بیرق روس ادامه دادند. اداره این جمعیت و ادارهٔ امور ایشان یکی از مسایل پیش‌روی حکومت استعماری روسیه و از جمله دغدغه‌های فرمانداری نظامی قفقاز بود. با وجود این، در شرایطی که مسایل مرزی بین ایران و روسیه هنوز به صورت نهایی فیصله نیافته و زمینه جنگ همچنان فراهم بود، مسئلهٔ جدی و فوری، مهار گرایش شیعیان قفقاز به تبعیت از سیاست‌های دولت ایران در پیوند با علمای بزرگ شیعه بود. در این پژوهش کوشش شده است تا کیفیت سیاست استعماری دولت تزاری در قبال علمای شیعه قفقاز بررسی شود. کانون تمرکز آن بر نحوهٔ رفتار فرمانداری نظامی قفقاز با دو تن از علمای برجسته شیعه، اولی ملاتنگری‌وردی، پیشوای مسلمانان شیعه تفلیس و دومی آقامیرفتاح، مجتهدی است که نقش‌آفرینی وی در جریان اشغال تبریز به دست روس‌ها چهرهٔ او را در تاریخ ایران این دوره بدنام کرده است. به نظر می‌رسد نتایج این تحقیق می‌تواند زوایایی از سیاست استعماری حکومت روسی قفقاز در قبال شیعیان این منطقه را در دوره پس از تحمیل مصالحه گلستان روشن کند.

واژه‌های کلیدی: قفقاز، شیعه، آقامیرفتاح، ملاتنگری‌وردی، یرملوف

---

۱ دانش‌آموختهٔ دکتری تاریخ ایران دورهٔ اسلامی از دانشگاه تهران morshedlau@gmail.com
تاریخ دریافت: ۹۳/۰۸/۹۳ تاریخ تأیید: ۹۳/۱۲/۱۶

Russian Colonization and Shi'ite Islam:
Russian Policy toward Shi'ite Muslims of Transcaucasia (1813-1850)

Javad Morshedloo[1]

Abstract: Russian conquest of Transcaucasia had multidimensional consequences for Muslim population of the region. A substantial part of these population was composed of shi'ite muslims who mostly lived in the southern or the pre-Iranian provinces. Based on some newly found archival documents, this study aimed to shed some lights on one aspects of this problem which so far has been neglected by most of the specialists of this field. As a pivotal question it seeks to ask what was the policy of Russian colonial governemt of transcaucasia toward the shiite muslims of the region. To provide an answer for this question it draws on a bunch of archival data which are gleaned from scattered documents and have been analysed inside a greater theoretical framework. Two important cases in this context, the first one, a certain Mulla Tangriverdi and the second one, the ill-famed Aqa Mir Fattah are at the center of this study. As the results show, from the first years of Russian conquest of transcaucasia, Russian governores have proceeded a certain policy toward the shiite population. This policy seems to have three conspicous aspects; the first was thretening influential clerical to avoid any contact with Iranian Mujtahids, the second one was an attempt to absorb middle-ranked shi'its ulama into the Russian adminstration. And the third was an attempt to construct a central religious institute for Shiite jurisdiction authority whose illfortune nominate was the Iranian notorious mujtahid Mir Fattah. The findings is likely to unfold some vague aspects of Russian colonial policy of caucas towards Shites after the enforcement of Golestan agreement.

Keywords: Transcaucasus, Shi'ism, Aqa Mir Fattah, Mulla Tangriverdi, Eermolov

1 PhD in History, University of Tehran morshedlau@gmail.com

مقدمه

در جریان اشغال و تصرف قفقاز به دست روسیه تزاری، بخش بزرگی از مردم این منطقه ناگزیر به تابعیت دولت تزاری درآمدند. این مردم شامل ترکیب متنوعی از پیروان ادیان مختلف و مذاهب گوناگون بودند که در میان آن‌ها مسلمانان اعم از شیعه و سنی،ارمنی‌ها و گرجی‌های مسیحی اکثریت داشتند. بخشی از مسلمانان قفقاز به‌ویژه ساکنان نواحی کوهستانی داغستان که به لحاظ مذهبی جزءاهل سنت بودند، به رهبری پیشوایان دینی-سیاسی خود که مشهورترین آن‌ها شیخ شامل داغستانی بود از همان سال‌های آغازین اشغال قفقاز به دست روس‌ها راه مقاومت نظامی و جنگ را برگزیدند. مقاومتی که بزرگ‌ترین مانع بر سر راه تسلط روس‌ها بر قفقاز بود و تا نیمه دوم سدهٔ سیزدهم قمری/نوزدهم میلادی هم ادامه یافت. وضعیت بخش دیگری از مسلمانان که عمدتاً شیعیان ساکن در بخش جنوبی رشته کوه قفقاز یعنی ولایات خان‌نشین ایرانی بودند، در سه شکل مقاومت فردی و پراکنده، هجرت و همکاری بروز یافت. متأسفانه اطلاعات منابع موجود، اعم از آثار تاریخ‌نگاری و اسناد، برای ارائه یک توضیح رسا و بسنده از کیفیت این رفتارها کافی نیست. این اندازه می‌دانیم که چندی پس از پایان دور نخست جنگ‌های ایران و روسیه و تسلط دولت تزاری بر قفقاز، اخباری از «تعرض» روس‌ها به «عرض و ناموس مسلمانان» و «ایذا» و «اضرار» آنان «در باب دین و مذهب ملت» به دست رسید که برخی از مجتهدان عصر و در رأس آنان آقاسیدمحمد مجاهد را به صدور فتوای جهاد و اقدام عملی در این زمینه برانگیخت.[۱] درواقع، به نظر می‌رسد پس از استیلای دولت روسیه بر حوزه شیعه‌نشین قفقاز جنوبی، کسانی با ارسال شکوائیه و عریضه برای مراجع شیعه، خواستار یاری برای اخراج متجاوزان روس از وطن مألوف خود شدند.

با گذشت نزدیک به دو سده از انتزاع بخش‌های وسیعی از سرزمین‌های مسلمان‌نشین قفقاز به دست روس‌ها هنوز بررسی شایسته‌ای از کیفیت مواجههٔ اشغال‌گران روس با شیعیان این منطقه انجام نگرفته است. این مسئله به‌ویژه از آن رو اهمیت دارد که می‌تواند ابعادی از سرشت استعمار روسی در برخورد با اسلام را نیز روشن کند. پژوهشگرانی که به موضوع رابطه مسلمانان قفقاز و روس‌ها توجه کرده‌اند، خود به دو گروه تقسیم می‌شوند. گروه نخست، بیش‌تر به ماهیت نظامی

---

۱ عبدالرزاق‌بیگ(مفتون)دنبلی(۱۳۸۳)، *مآثر سلطانیه*، تصحیح غلامحسین زرگری نژاد، تهران: انتشارات روزنامه ایران، صص ۵۲۲-۵۲۳.

سلطه حکومت تزاری بر قفقاز پرداخته‌اند و کانون تمرکز آن‌هامقاومت مسلمانان داغستان در برابر این سلطه‌جویی بوده است.[۱] گروه دوم آثاری است که به حوزه جنوب قفقاز توجه کرده‌اند و مسئلهٔ کیفیت مواجههٔ حکومت روسی قفقاز با شیعیان را ذیل موضوعی کلی‌تر یعنی سیاست استعماری روسیه در قفقاز بررسی کرده‌اند. تحقیق مستشاری از مطرح‌ترین این پژوهش‌هاست که نگاه گذرا و محدودی نیز به جایگاه علما در سیاست استعماری روسیه دارد.[۲] اما موضوع چگونگی مناسبات مسلمانان شیعی قفقاز که عمدتاً در سرزمین‌های اشغالی متعلق به ایران سکونت داشتند کم‌تر بررسی شده است. پرسشی که این پژوهش کوشیده است پاسخی به آن ارائه کند، کیفیت سیاست استعماری روس‌ها در قبال شیعیان قفقاز در سال‌های ابتدای اشغال این سرزمین است. شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد فرمانداران نظامی قفقاز از همان ابتدای استقرار، تدابیر معینی در قبال مسلمانان شیعه قفقاز اتخاذ کردند. مبنای این تحقیق اطلاعاتی است که از برخی اسناد فارسی موجود در آرشیو دولتی تفلیس استخراج شده است. با وجود این، کوشش شده است که این اطلاعات با داده‌های مستخرج از دیگر منابع دست اول تکمیل شود. این اطلاعات به منظور یافتن پاسخی برای مسئله تحقیق، درون یک بستر تاریخی و متناسب با شواهد موجود در دیگر منابع، با رویکردی توصیفی-تحلیلی بررسی شده است.

زمینه

موافقت‌نامهٔ گلستان در شرایطی ویژه و به مثابهٔ تدبیری موقت برای عبور از بحران جنگ‌های ناپلئونی به ایران تحمیل شد.[۳] نتیجهٔ فوری و عینی این رخداد، جدایی بخش بزرگی از سرزمین و مردم ایران در آن سوی ارس بود که تعلقات فرهنگی و تاریخی ریشه‌داری به سرزمین آباء و اجدادی خود داشتند. از سال ۱۸۱۶م./۱۲۳۱ق. و با ورود یرملوف به صحنه تحولات قفقاز، نظام تزاری به مرحلهٔ تثبیت اقتدار خود بر سرزمین‌های اشغال‌شده گام نهاد.[۴] مأموریت یرملوف در

1 Thomas Sanders(2004), Ernst Tucker & Gary Hamburg (eds. & trans.), *Russian-Muslim Confrontation in the Caucasus, Alternative Visions of the Conflict between Imam Shamil and the Russians, 1830-1850*, London & New York; Robert Bruce Ware & Enver Kisriev(2010), *Daghestan: Russian Hegemony and Islamic Resistance in the North Caucasus*, London:, pp. 14-25; Robert D. Crews(2006), *For Prophet and Tsar, Islam and Empire in Russia and Central Asia*, London, pp. 15-20.

2 Firouzeh Mostashari(2006), *On the Religious Frontier: Tsarist Russia and Islam in the Caucasus*, London: I.B. Tauris: pp.79- 92.

۳ نک: غلامحسین زرگری‌نژاد (بهار ۱۳۹۰)، «موافقت نامه گلستان: قرارداد متارکه جنگ یا عهدنامه قطعی؟!»، *فصلنامه مطالعات تاریخ اسلام*، ش۸، صص ۷۷-۱۰۲.

4 Charles King (2008), *The Ghost of Freedom, A History of the Caucasus*, Oxford, p. 45.

مرتبهٔ نخست، میزان اقتدار روسیه در قفقاز و تلاش در جهت تثبیت آن بود.[۱] از این رو، یکی از دشواری‌های جدی پیش‌روی وی مواجهه با مردم مسلمان و به‌ویژه شیعیان قفقاز،و ساماندهی امور دینی و معیشتی آنان بود. این مسئله خصوصاً از این نظر اهمیت داشت که جمعیت شیعیان قفقاز، چشم‌گیر بود و تبعیت فقهی پیشوایان محلی آنان از مراجع شیعه مستقر در ایران و عراق می‌توانست تهدیدی جدی برای پایگاه سست و شکنندهٔ حکومت نوپای روس‌ها در قفقاز باشد.

از سوی دیگر، استیلای نظامی روس‌ها بر این سرزمین، مردم مسلمان آن را با مسئله‌ای جدی روبه‌رو کرد؛ این که تکلیف ایشان در مواجهه با این وضعیت چیست. جلوه‌ای از این موضوع در باب هشتم *احکام الجهاد و اسباب الرشاد* به صورت مبسوط بحث شده و فتاوای فقهای برجسته شیعه آن روزگار راجع به آن، در آن باب گرد آمده بود.[۲] میرزابزرگ قائم‌مقام فراهانی مؤلف کتاب، در سرآغاز باب هشتم، مسلمانان این نواحی را در سه گروه دسته‌بندی کرده بود: نخست: «گروهی که قدرت به مهاجرت دارند و اظهار شعایر توانند کرد»، دوم: «گروهی که به مهاجرت قادرند و از اظهار شعایر عاجز»، و سوم «گروهی را که هیچ‌یک مقدور نباشد».[۳] به اعتقاد وی دو گروه نخست می‌بایست هجرت می‌گزیدند که «به حکم عقل و روایت، الفت کفر و اسلام خارق عادت است».[۴] تنها برای گروه آخر که هم از هجرت عاجز بودند و هم به اظهار شعایر قدرت نداشتند «سزاوار است در وطن نشستن؛ دل به صبر بستن، رنج ولا گزیدن، بار بلا کشیدن، حسرت هجرت داشتن، ...».[۵]

قائم‌مقام، گروه نخست را که موضوع این تحقیق‌اند، به «اختیار هجرت» و «ترک اقامت» توصیه می‌کند؛ زیرا به نوشتهٔ او «این دلبستگی به ثروت دنیاست و آن بی‌رغبتی به دولت عقبی».[۶] با وجود این، دیدگاه فقهی برخی مجتهدان برجسته در این زمینه متفاوت بود؛ میرزای قمی (علامة العلماء) هجرت را بر کسی واجب می‌دانست که «در بلاد کفر باشد و توان اظهار شعایر اسلام نداشته باشد».[۷] از نظر «سلالةالمجتهدین» هجرت بر کسی که امکان اظهار شعایر دین

1 V. A. Feodorova (ed.) (1991), *Zapiski A. P. Ermolova, 1798-1826*, n.p., p. 11.

۲ میرزا بزرگ فراهانی(۱۳۸۰)، *احکام الجهاد و اسباب الرشاد*، تصحیح و مقدمه تاریخی دکتر غلامحسین زرگری‌نژاد، تهران: انتشارات بقعه.

۳ فراهانی، *احکام الجهاد*، ص ۳۳۳.

۴ همان، ص ۳۳۴.

۵ همان، ص ۳۳۵.

۶ همان، ص ۳۳۳.

۷ همان، ص ۲۳۷.

داشت، واجب نبود.[۱] و میرزای قمی نیز هجرت گزیدن را برای کسانی که توقف ایشان در آن ولایت باعث «کثرت سواد کفره و مشرکین و قوت و شکوت» آنان می‌شد مستحب دانسته بود.[۲] مخاطب فتاوای فقهی این مجتهدان برجسته شیعه، جمعیت بزرگی از مردم شیعه قفقاز بود که پس از امضای موافقت‌نامهٔ گلستان، به زیر سلطهٔ قدرتی غیرمسلمان درآمده بودند. رقم دقیقی از جمعیت این مردم، دست‌کم در ابتدای اشغال قفقاز و زمان نگارش این فتواها، نداریم. با وجود این، نگاهی به برخی ارقام که برآوردهای آماری روس‌ها نزدیک به دو دهه بعد به دست داده، می‌تواند ما را به درکی نسبی و تخمینی از گستره و شمار این جمعیت برساند.

جمعیت شیعهٔ قفقاز جنوبی در نیمهٔ نخست سدهٔ سیزدهم هجری

یکی از پیامدهای تسلط روسیه بر قفقاز، اقداماتی بود که در زمینه آمارگیری انجام گرفت. تردیدی نیست که هدف از این آمارگیری‌ها، فراهم آوردن زمینه اعمال یک سیاست استعماری مدرن برای مدیریت مناطق اشغال شده بود. با وجود این، اطلاعاتی که در این بررسی‌های آماری از شمار و ترکیب جمعیت مردم قفقاز آمده است برای رسیدن به درکی نسبی از جمعیت شیعیان این منطقه و ماهیت سیاست استعماری روس‌ها اهمیت دارد. طبق یک بررسی انجام شده در سال ۱۲۴۵ق./۱۸۳۰م، جمعیت کل مسلمانان در حوزهٔ جنوب رشته کوه قفقاز ۳۲۵،۲۰۱ نفر برآورد شده است. از این تعداد ۱۷۷،۷۳۶ نفر اهل سنت و ۱۲۰،۶۷۴ نفر شیعه بودند که نشان‌دهندهٔ توازنی نسبی در میزان جمعیت دو فرقه بزرگ مسلمان در سرزمین‌های جنوبی قفقاز آن روزگاربود. بر مبنای همین بررسی، در این زمان تعداد ۲،۸۵۹ روحانی (ملا) مسلمان در این منطقه فعالیت داشتند که ۱،۵۴۰ تن از آن‌ها سنی، ۱،۳۱۲ تن شیعه و مذهب هفت تن دیگر مشخص نبود.[۳] مسلمانان شیعه در ایالت‌های ایروان، قره‌باغ، نخجوان، شکی و شهرهای دربند، باکو و شماخی اکثریت داشتند.[۴]

آمارهای بعدی نشان می‌دهد که شمار جمعیت مسلمانان قفقاز در سال‌های بعد افزایش یافته

---

۱ همان، ص ۳۳۶.

۲ همان، ص ۳۳۷.

3 I. P. Petrushevskii((1936), *Kolonial'naya politika Rosisskogo tsarisma v Azerbaijhane v 20-60-x godakh*, Leningrad: vol. 1, p. 373.

4 Platon Zubov, *Kartina Kavkazs'kogo kraya(1823)*, (S. Petersburg: 1833), vol. 4, p. 75; I. Bronevski, *Noveishiya izvestiya o Kavkaz*, vol. 1, Moscow, p. 29.

است. بر این اساس، جمعیت مسلمان در حوزه قفقاز جنوبی تا سال ۱۲۶۴ق./۱۸۴۸م. به رقم ۴۲۸،۴۸۷ تن رسید که از این میزان ۲۱۵،۲۲۶ نفر از آن‌ها اهل سنت و ۲۱۳،۲۶۱ تن شیعه بودند.[1] از قرار معلوم، کاهش نسبی جمعیت مسلمانان سنی نتیجه مهاجرت بخش چشمگیری از ایشان به عثمانی در سال‌های پس از امضای عهدنامه‌های ترکمن‌چای (۱۸۲۸م./۱۲۴۳ق.)و ادرنه (۱۸۲۹م./۱۲۴۴ق.) و قطعی شدن استیلای روسیه بر قفقاز بود.[2] البته شمار علمای شیعه قفقاز در همان سال، ۳۳۳۴ تن بود که نشان می‌دهد میانگین آن نسبت به کل جمعیت شیعه قفقاز کاهش یافته است. این آمار با این‌که به سال‌های پس از انعقاد عهدنامه ترکمن‌چای تعلق دارد، از وجود جمعیت چشمگیر شیعه در قفقاز نیمهٔ نخست سدهٔ سیزدهم حکایت دارد. طبعاً مدیریت این جمعیت چشمگیر از شیعیان در وضعیتی که امور زندگی روزمره آنان پیوند وثیقی با باورهای دینی و مذهبی‌شان داشت و «ملاها» یا همان پیشوایان دینی محلی، حضور معین و مؤثری در رسیدگی به مسایل دینی و عرفی آنان داشتند، اهمیت ویژه‌ای داشت. طبق گزارش زوبف در سال ۱۸۳۳م. تنها در ولایت تالش- آخرین ایالت جداشده از ایران در دور نخست جنگ‌های ایران و روس و در اصل، دنباله شمالی حوزه قومی گیلان- ۱۱۰۳م. ملای مسلمان حضور داشت که شمار زیادی از آنان شیعه بودند.[3] در چنین وضعیتی، چه راه‌هایی برای اداره امور شیعیان، مهار مخالفت‌های احتمالی آنان و تأمین و حفظ وفاداری‌شان به دولت امپراتوری پیش‌روی فرمانداران روس قفقاز قرار داشت. قاعدتاً اهمیت این موضوع ایجاب می‌کرد که فرمانداران روس و کارگزاران سیاست استعماری روسیه، در قبال آن تدابیری بیاندیشند. یکی از آن تدابیر توجه به علمای بانفوذ و تلاش در جهت جذب آنان به درون ساختار اداری دستگاه استعماری و همزمان، رفع تهدید از علمایی بود که سر سازگاری با حاکمیّت روسیه بر قفقاز نداشتند.

سیاست استعماری روسیه در قبال علمای شیعه قفقاز

کیفیت سلوک فرمانداری نظامی قفقاز با علمای شیعه یکی از موضوعاتی است که می‌تواند به

1 Petrushevskii, *Kolonial'naya politika*.., vol. 1, p. 373.

2 Dana Lyn Sherr(2007)y, "Imperial Alchemy: Resettlement, Ethnicity, and Governance in the Russian Caucasus, 1828-1865", PhD Thesis, University of California, p. 8.

شویتوخوفسکی بر اساس برآوردهای آماری روس‌ها از جمعیت مسلمان قفقاز در دههٔ ۱۸۳۰م. نسبت جمعیت سنی و شیعه را تقریباً برابر دانسته است:

Tadeusz Swietochowski(1985), *Russian Azerbaijan, 1905-1920, the Shaping of National Identity in a Muslim Community*, Cambridge: p. 8

3 Zobov, vol. 4, p. 151.

درک بهتر سیاست استعماری روس در این زمینه کمک کند. در اغلب منابع تاریخ‌نگاری صدر قاجار ضمن توضیح عواملی که زمینه دور دوم جنگ‌های ایران و روس را فراهم آورد از توسل شیعیان قفقاز به مراجع شیعه در ایران و عراق سخن رفته است.[۱] اما موضوع ارتباط شیعیان قفقاز با مراجع شیعه و کیفیت آن تا کنون به صورت مستند و معین بررسی نشده است. طبعاً برخی مشکلات مرسوم و در رأس آن‌ها فقدان اسناد و مدارک کافی باعث شده است که در تحقیقات انجام شده از کنار این موضوع به صورت کلی عبور شود. با این حال، شواهدی وجود دارد که می‌تواند به ارائه پاسخی هرچند مقدماتی به این پرسش کمک کند. یکی از نمونه‌های معینی که می‌تواند ما را به درک روشنی از این مسئله و کیفیت مواجههٔ زمامداران روس با آن برساند ماجرای ملاتنگری‌وردی، پیشوای روحانی شیعیان تفلیس است. متأسفانه شناخت ما از این عالم، محدود به چند فقره سند است که در لابه‌لای اسناد فارسی آرشیو دولتی گرجستان به جا مانده است. «اجازه»ای که در تاریخی نامعین اما طبق قراین و شواهد در همان سال‌های نخست سدهٔ سیزدهم صادر شده، از این جمله است.[۲] طبق این «اجازه» عالمی نه‌چندان مشهور به نام «محمد بن حاجی حیدر کرمانی» ملاتنگری‌وردی را که در متن این سند «تفلیسی‌الاصل» معرفی شده، مأذون دانسته است تا به «آنچه از رساله مولانا و سیدنا و استادنا الاعظم آقاسیدعلی طباطبائی» یا از «سایر مجتهدین حی جامع‌الشرایط» و یا از خود وی «استماع» کرده است عمل کند و «به مردم بگوید» و «در صورت اختلاف، رأی آقاسیدعلی را ترجیح دهد مگر این که دیگری از او اعلم باشد». بر مبنای این اجازه به «همه مسلمانان و عامه اهل ایمان» در «بلدهٔ تفلیس» و «قبایل و قرای متعلقه به آن» توصیه شده بود که «در مسایل دینیه از طهارت و عبادات و معاملات و عقودات از نکاح و امثال آن» به «عالیجناب مذکور» رجوع کنند. هرچند مخاطب این «اجازه» جمعیت شیعه تفلیس است، تحلیل اولیه درونمایه آن چند نکته مهم را روشن می‌کند:

- در ربع نخست سدهٔ سیزدهم هجری دامنه نفوذ مرجعیت شیعه در بخش اعظم قفقاز جنوبی گسترده بود.

---

۱ دنبلی، همان، ص ۵۲۲؛ جهانگیرمیرزا(۱۳۸۴)، *تاریخ نو*، چاپ عباس اقبال، تهران: علم، صص۲۳-۲۴؛ محمدصادق وقایع‌نگار مروزی(۱۳۶۹)، *آهنگ سروش*، گردآورنده حسین آذر، تصحیح امیرهوشنگ آذر، تهران: [بی‌نا]، صص ۲۳۲-۲۳۳؛ محمدتقی لسان‌الملک سپهر(۱۳۸۰)، *ناسخ التواریخ(تاریخ قاجاریه)*، تصحیح جمشید کیان‌فر، ج۱، تهران: انتشارات اساطیر، ص۳۶۳؛ رضاقلی‌خان هدایت(۱۳۸۰)، *روضة الصفای ناصری*، تصحیح جمشید کیان‌فر، ج۹، تهران: انتشارات اساطیر، ص ۷۸۳۰؛ علی اکبر بینا(۱۳۴۲)، تاریخ سیاسی و دیپلوماسی ایران، ج۱(از گلناباد تا ترکمن‌چای)، تهران: دانشگاه تهران، ص ۲۰۹.

۲ *اسناد فارسی آرشیو دولتی گرجستان (کوته‌نوشت: افاگ)*، فوند ۱۴۵۲، سند شمارهٔ ۳۰.

- سلسله مراتب این مرجعیت و اعلمیت سیدعلی طباطبایی به خوبی در متن «اجازه» تجلی یافته است.
- مرجع اعلم در این اجازه و ملاتنگری‌وردی برمبنای اجازه‌ای که برای او صادر شده بود تابع نظر فقهی آقاسیدعلی طباطبائی بود.
- ملاتنگری‌وردی، مخاطب این اجازه همزمان با مرجعیت دینی شیعیان قفقاز، واسطه آنان با مراجع بزرگ ایران و عراق بود.
- قلمرو شمول جغرافیایی مرجعیت ملاتنگری‌وردی در این اجازه«بلده تفلیس و قبایل و قرای متعلق به آن» تعیین شده بود، اما طبق آموزه فقهی شیعه که مرجعیت را تابع مرزهای سیاسی نمی‌داند، می‌توانست فراتر از این محدوده را هم دربرگیرد.

این مطالب در مجموع بیان‌گر یک واقعیت بود و آن این که روس‌ها برای تثبیت استیلای نظامی خود بر قفقاز ناچار از مواجهه با مسئله شیعیان و مرجعیت شیعه بودند. این مسئله در وضعیت حاکم بر قفقاز در فاصله امضای مصالحه گلستان تا آغاز جنگ دوم ایران و روسیه جلوه جدی‌تری داشت. عوامل مختلفی از جمله وضعیت آشفته سیاسی و اجتماعی در قفقاز، نااستواری پایگاه اقتدار روسیه، جنبش مقاومت داغستانی‌ها به رهبری شیخ شامل، پیشوای طریقت نقشبندیه قفقاز، و مهم‌تر از همه، وضعیت جنگی در قفقاز ایجاب می‌کرد که رویکرد غالب سیاست روسیه در قبال این سرزمین تا سال‌ها بعد نظامی باشد. الکسی پتروویچ یرملوف که در سال ۱۸۱۶م./۱۲۳۱ق. به فرمانداری کل قفقاز منصوب شد، خود نماینده برجسته این سیاست بود. اوبا درک وضعیت آشفته و نااستوار روسیه در قفقاز کوشید از رهگذر اتخاذ تدابیر نظامی و اعمال زور، این مرحله بحرانی از سیاست استعماری روسیه را مدیریت کند.[1] اما یرملوف چه سیاستی در قبال مرجعیت شیعه با آن دامنه از نفوذ اتخاذ کرد؟ طبعاً در این مورد نیز سیاست یرملوف تابعی از رفتار کلی او بود.

خوشبختانه سندی داریم که می‌تواند ما را برای یافتن پاسخی برای این پرسش کمک کند. این سند، اعلامیه شدیداللحنی است که یرملوف در چهارم ماه مارت روسی (۱۶ مارس) ۱۸۲۲م./دهم جمادی‌الثانی۱۲۳۷ق. صادر کرده است. متن این اعلامیه به زبان ترکی است و امضای «غنرال یرملوف»

1 Baddley, *The Russian Conquest of the Caucasus*, p. 97; Michael Whittock((1959), "Ermolov-Proconsul of the Caucasus", *Russian Review*, 18/1 , p. 55; King, The *Ghost of Freedom*, p. 45.

در پای آن قرار دارد. این که چرا یرملوف زبان ترکی را برای این اعلامیه برگزیده، خود نکته درخور تأملی است. قطعاً یرملوف با این تدبیر، بخش بزرگی از جامعهٔ ترک‌زبان و مسلمان خان‌نشین‌ها را که زبان فارسی نمی‌دانستند مورد خطاب مستقیم اعلامیه خود قرار می‌داد. اما شاید هدف دیگری نیز در میان بود؛ طبق شواهد موجود از جمله حجم انبوه اسنادی که از سده سیزدهم هجری برجای مانده است، زبان مکاتبات اداری در حوزه مسلمان‌نشین قفقاز جنوبی، حتی تا دهه‌ها پس از استیلای رژیم تزاری، فارسی بود. متن اجازه‌ای که برای ملاتنگری‌وردی صادر شده بود نیز به زبان فارسی نوشته شده بود. و باز درست در همین زمان مکاتباتی میان یرملوف و دستگاه حاکمه ایران جریان داشت که این‌ها به زبان نیز فارسی بود.[1] ضمن این که دست کم تا نیمهٔ سدهٔ نوزدهم میلادی آثار تاریخ‌نگاری مهم این حوزه یعنی *گلستان ارم*، *تاریخ قره‌باغ*، *تاریخ صافی*، *اخبارنامه* و غیره به زبان فارسی نوشته می‌شد. بنابراین، بعید نیست یرملوف از همان ابتدای حضور در مسند فرماندار نظامی قفقاز، اندیشه تنگ کردن گستره نفوذ زبان فارسی در آن بخش از قلمرو تاریخی ایران را نیز در ذهن می‌پرورد. اندیشه‌ای که جلوه‌ای دیگر از آن نیز در مضمون همین سند بازتاب یافته بود و هدف آشکار آن، قطع پیوند فرهنگی حوزه ماورای ارس با ایران مرکزی بود.

به هرترتیب، یرملوف در اعلامیه مذکور با لحنی تند و هشدارآمیز ملاتنگری‌وردی را به‌دلیل یک رشته گفتگو و تحریرات با علمای شیعه در ایران، خائن دانسته، تأکید کرده بود که «نظام علیّه اروسیه» بر وی رحم آورده و به تبعید ابدی وی رضایت داده است. فارغ از کیفیت سلوک یرملوف با ملاتنگری‌وردی که به نوبه خود دارای اهمیت و شاهدی متقن از سیاست استعماری دولت تزاری در قبال علمای شیعه قفقاز در ابتدای استیلای آن بود، نکته مهم‌تری که در این سند بازتاب یافته اشاره ظریف یرملوف به سیاست آتی دستگاه حاکمه قفقازدر قبال شیعیان این منطقه و پیشوایان روحانی ایشان است. بند دوم این اعلامیه ضمن اشاره به شواهدی که از تأیید و تصدیق مرتبه «آخوندی» ملای مذکور توسط «علمای بزرگ ایران» (*ایرانده بیوک علمالر*)به دست آمده بود، نفس این ارتباط را به مثابه خیانتی آشکار (*علانیة خیانة*) قلمداد کرده بود. آنگاه تأکید می‌کرد که در سایه پادشاهی امپراتوری روسیه میلیون‌ها مسلمان (*نیجه ملیان و حسابسز محمدیه*

---

۱ برای نمونه بنگرید به:مجموعه *اسناد فارسی آرشیو دولتی گرجستان* (مجموعه رونوشت کتابخانه گروه تاریخ دانشگاه تهران)؛ و نیز:

T. M. Musvi(1977), *Orta asr Azarbaichan tarikhina dayir Farsdilli sanadlar, xvi-xviii*, Baku: Elm Neshriati, pp. 121-237

مذهبنده) و از جمله جمعیت چشمگیری از شیعیان زندگی می‌کنند و بـه همـین خـاطر، دولـت امپراتوری قادر است که برای اتباع شیعه‌اش «شیخ‌الاسلام مخصوص» تعیین و مقرر نمایـد. در ایـن صورت«هیچ نیازی نیست که علمای بزرگ ایران، اختیار و دخالتی در امور مذهب و شریعت و یا محاکم و دیوانخانه‌های متعلق به آن» داشته باشـند(*هیچگونـه احتیـاجی یوخـدر کـه مـذهب و شریعت امورنده و یا محمدیه محکمه و دیوانخانه لرنن حقیقتنـه متعلـق ایشـلرنده علمـای کبـار ایراننک اختیار و عملی داخل ایده*).

تندی لحن انذار و تهدید در دو بند پایانی اعلامیه یرملوف تشدید می‌شد و همه «سیدها، آخوندها و ملاهای» ساکن آن سوی «مرز» را نسبت به هرگونه ارتباط و مراوده با «شیخ‌الاسلام‌های ایران» (*ایـران شیخ‌الاسلاملره*) هشدار می‌داد و تصریح می‌کرد که هرگونه گفتگو و مکاتبه سری بـا آنـان بـه عنـوان خیانت قلمداد شده و مرتکب آن «اصل خاین و عاصـی» و مشـمول «شـدت غضـب قـانونی» خواهـد گشت. هرکسی هم که در ارتباط بـا اخـراج آخونـدملاتنگری‌وردی بـا «مسـلمانان آن سـوی مـرز» (*بوطرفنن محمدیه ملتی*) مراوده‌ای داشته باشد به «تنبیه و بازخواست و سیاست» تهدید شده بود.[۱]

طبعاً این سند، بیان‌گر جلوه‌ای از سیاست استعماری روس‌ها در قبال مسئله مرجعیت شیعه بود. اما بیش از آن بازخوردی از یک تـدبیر موقـت در مـوقعیتی اضـطراری مـی‌نُمـود. «آقاسـیدعلی طباطبائی» مشهور به «سیدالمجتهدین» که در متن اجازه ملاتنگری‌وردی نظر وی اعلم معرفی شده بود، در کنار شیخ جعفر کاشف‌الغطاء، یکی از دو مجتهد بزرگ شیعه در آن روزگار و از جملـه چند مجتهدی بود که نقش فعالی در صدور فتاوای جهادی داشتند.[۲] طبق محتوای اعلامیه یرملـوف ملاتنگری‌وردی با این مجتهدان مکاتبه داشت و شاید در این مکاتبه‌ها بر ضـرورت اقـدام عملـی برای اعلام جهاد و بسیج مسلمانان به منظور مقابله با سلطه نظامی روس‌ها تأکیـد کـرده بـود. در سال ۱۸۲۲م./۱۲۳۷ق. که یرملـوف ایـن اعلامیـه را صـادر کـرد، بـه رغـم پایـان دور نخسـت جنگ‌های ایران و روس و امضای مصالحه گلستان (۱۲۲۸ق./۱۸۱۳م.)، اختلاف و نزاع میان ایران و روسیه بر سر نواحی اشغالی هنوز باقی بود. در ایران نیز دو گروه، خواهان از سـرگیری جنـگ برای بازپس‌گرفتن این نواحی بودند. گروه نخست که در دستگاه حاکم مستقر بـود و در رأس آن

---

۱ آفاگ، فوند ۱۴۵۲، سند شمارهٔ ۸۱۳.

۲ دنبلی، همان، ص ۲۲۲؛ میرزابزرگ فراهانی، همان، صص ۱۶۸-۱۷۳؛
Robert Gleave((2005), "Jihad and the Religious Legitimacy of the Early Qajar State", in Idem (ed.), *Religion and Society in Qajar Iran*, RoutledgeCurzon: pp. 43-44.

عباس‌میرزا حضور داشت، به دلایل مختلف حاضر به پذیرش مصالحه تحمیلی گلستان نبود و آن را نتیجه فریبکاری روس‌ها و همراهی دوستان بریتانیایی می‌دانست. گروه دوم که نفوذ اجتماعی به مراتب بیشتری داشتند، از شماری علما و مراجع برجسته شیعه تشکیل می‌شد که بنا به وظیفه دینی عقیده داشتند که بایستی علیه «کفره روسیه» اعلام جهاد شود.[۱]

به نظر می‌رسد از نظر یرملوف که در پی تثبیت مرز نواحی اشغالی در رود ارس بود،[۲] قطع همه اشکال پیوند و مراوده مردم آن سوی ارس با ایران مرکزی، ضرورت داشت. او دریافته بود که در غیاب یک حکومت بومی پاسخ‌گو، علما، مرجع و پناه اصلی مردم، نه صرفاً در امور دینی بلکه در تمام اموری بودند که با زندگی واقعی‌شان ارتباط داشت. این را نیز دریافته بود که شماری از این علما نظر به پایگاه و اعتبار اجتماعی و مرتبه فقهی خود التزام و تعهدی معین نسبت به تبعیت از مراجع بزرگ شیعه در ایران و عراق داشتند. بدین‌ترتیب مسئله مشخص پیش‌روی وی، مهار این تهدید و مدیریت آن به نفع منافع دولت متبوع‌اش بود. اخراج و تبعید ملاتنگری‌وردی یک روی سیاست فرمانداری کل قفقاز در راستای مواجهه با این مسئله بود؛ اما روی دیگری این سیاست، اتخاذ تدابیری برای جذب عناصر سازگار و وفادار به منافع دولت امپراتوری بود. این سیاست، اخیر خود دو جلوه متمایز داشت: نخست جذب عناصر سازگار درون دستگاه اداری قفقاز و حفظ آنان از طریق تأمین مالی؛ و دیگری تلاش برای طراحی مقامی شبیه به شیخ‌الاسلام که ناظر بر امور شیعیان و نماینده دولت تزاری در این حوزه باشد. در ادامه بحث، به روی دوم سیاست یرملوف در قبال شیعیان قفقاز یعنی تلاش برای جذب چهره‌های برجسته شیعه و طراحی مقام شیخ الاسلام قفقاز خواهیم پرداخت.

جذب علما به درون ساختار اداری جدید

در جامعه قفقاز ابتدای سدهٔ سیزدهم، قشری از علمای مسلمان شیعه و سنی با عناوین ملا، آخوند، شیخ‌الاسلام و افندی حضور داشتند. این علما به طور سنتی، نقش‌های فرهنگی–اجتماعی معینی در

---

۱ نک: جهانگیرمیرزا، *تاریخ نو*، صص ۲۰-۲۴؛ فراهانی، *احکام الجهاد*، مقدمه مصحح، صص ۶۱-۷۸؛ حامد الگار، *دین و دولت در ایران*، صص ۱۴- ۱۵؛ و نیز:

Gleave, "Jihad and the Religious Legitimacy…", p. 41-70

2 Feodorova, *Zapiski*, p. 288; N. F. Dubrovin(1888), *Istoria voiny I vladichestva russkikh' na Kavkaz*', S. Petersburg: v. 6, p. 240.

زمینه‌های آموزش، تبلیغ دین، مسایل شرعی و امور دینی، قضاوت، مسایل عقود و معاملات و غیره ایفا می‌کردند.[۱] در درون این طیف، شمار اندکی از شأنیت و مقام اجتماعی بالا برخوردار بودند و باقی بیش‌تر علمای میانه‌حالی بودند که در شهرها و روستاها امور دینی و مسایل مرتبط با آن را بر عهده داشتند. البته در قفقاز، این روزگار مدرسه یا حوزه علمیه بزرگی از سنخ مدارس بزرگ قم، تهران، اصفهان یا مشهد، و یا حوزه‌های کربلا و نجف وجود نداشت. در منابع موجود نیز ذکری از مجتهد شیعه برجسته و صاحب نفوذی نیامده است که توانسته باشد جمعیتی از شیعیان قفقاز را به سبک شیخ شامل در داغستان، علیه روس‌ها بسیج کند.[۲] البته مدارس کوچک‌تری بودکه نمونه‌های آن را می‌توان در مراکز شهری مطرح قفقاز آن روزگار نظیر شوشی، شماخی و لنکران جستجو کرد.[۳] باوجود این، شیخ‌الاسلام‌ها و آن دسته از علما که از پایگاه اجتماعی برجسته‌ای برخوردار بودند، عموماً در یکی از مراکز علمی ایران یا عراق تحصیل کرده و موفق شده بودند از مجتهدی صاحب‌نام برای مرجعیت محلی در مسائل دینی کسب اجازه کنند.[۴]

تسلط نظامی روس‌ها بر قفقاز، پیامدهای معینی برای پایگاه اجتماعی علما داشت. قاعدتاً چنین رخداد مهم و سرنوشت‌سازی می‌بایست واکنش ایشان را برمی‌انگیخت. با وجود این، در اسناد و شواهد تاریخی موجود، هیچ اشاره‌ای به یک واکنش سازماندهی شده و مؤثر از سوی علمای بومی

---

۱ افاگ، فوند ۲، سند شمارهٔ۱۲۷۴ (عریضهٔ جماعت شیعه بلاد نخو به تاریخ ۲۱ محرم ۱۲۳۸ق. مبنی بر معرفی دو نفر به عنوان شیخ الاسلام و آخوند «که امر نکاح و طلاق و تقسیم و امورات ما در دست ایشان بوده باشد.»)، («چون عالیجاه جناب صاحبی قمندانت ولایت شکی نازیموق به دعاگویان فرموده بودند که موازی پانزده نفر افندی و بیست نفر ملا و بیست و دو نفر خادم به مسجد های نخو و قشلاق امتیاز و استخراج نمایند دعاگویان بنا بر فرموده صاحبی‌ام بخوشحالی و رضامندی کدخدایان و ریش سفیدان نخو و قشلاق آن افندیان و ملایان و خادمان را امتیاز و استخراج نموده تحریر نمودند صاحبا در وقت نوشتن پانزده نفر افندی و بیست نفر ملا و بیست و دو نفر خادم چهارنفر افندی ذی حرمت و مأذون شده از زمره افندیان خارج گردیده بزمره ملایان داخل می‌شدی نهایت در قانون و زاقون علما عیب بسیار است که افندی مأذون بزمره ملا داخل گردد از آن سبب بیست نفر افندی و شانزده نفر ملا و بیست و دو نفر خادم در سیاهه تحریر و محرر گردید که بیحرمتی نشود صاحب اختیاراند.») ؛ افاگ، فوند ۲، سند شمارهٔ ۱۲۷۵.

۲ شورش‌هایی که در دهه ۱۸۳۰م. و پس از انعقاد پیمان‌های ترکمنچای و ادرنه در حوزهٔ تحت اشغال روسیه روی داد عمدتاً در نواحی سنی‌نشین و تحت‌تأثیر نهضت مریدی داغستان بود. تنها شورشی که شیعیان در آن اکثریت داشتند در تالش و در هواداری از میرحسن‌خان، خان معزول تالش انجام شد:

Akty sobrannye Kavkazskoiu Arkheograficheskoiu Kommissieiu [Official Documents of the Viceroyalty of the Caucasus], vol. 7, nos. 936-938.

3 George A. Bournoutian(1992), *The Khanate of Erevan Under Qajar Rule, 1795-1828*, Costa Mesa: pp. 173-175.

۴ افاگ، فوند ۱۴۵۲، سند شمارهٔ۱۰۳۰؛ نیز بنگرید به حسین احمدی (کوشش‌گر)(۱۳۹۰)، *دو رساله و دو گزارش درباره تالش شمالی*، تهران: مؤسسهٔ تاریخ معاصر ایران، صص ۱۴۹-۱۵۴؛ حسین احمدی (کوشش‌گر)(تصحیح)(۱۳۸۴)، «وقف‌نامه گوهرآغا» در *سه رساله درباره قفقاز*، تهران: مؤسسهٔ مطالعات تاریخ معاصر ایران، صص ۱۱۹-۱۲۴.

در رویارویی با سلطه روس نیامده است. طبعاً علل مختلفی برای این مسئله می‌توان برشمرد؛ نبود یک چهره روحانی برجسته با نفوذ اجتماعی گسترده، فقدان نهاد یا شبکه دینی مؤثر، ناهمگونی و پراکندگی قومی و فرهنگی، وضعیت حکومت خانخانی، الگوی زیست ارباب و رعیتی و غیره از این جمله است. با این همه، نکته جالب توجه، شواهدی است که از جذب شماری از این علمای میانه‌حال به دستگاه استعماری روس در قفقاز حکایت دارد. این علما در دورهٔ فرمانروایی خان‌ها عموماً پایگاه اجتماعی محدود اما مؤثری داشتند، در گروه «معافی‌ها» قرار می‌گرفتند و از پرداخت انواع مالیات معاف بودند.[1] گویا فرمانداران و صاحب‌منصبان روس از همان سال‌های نخست اشغال قفقاز، ارتباط و تعامل با علما را تدبیر سودمندی برای اداره بهتر ایالات اشغالی یافتند. یکی از نخستین تدابیری که به منظور جذب این علمای میانه‌حال به نظام فرمانروایی جدید اندیشیده شد سازماندهی آن‌ها و برقراری مستمری برای ایشان بود.[2]

یرملوف سهم برجسته‌ای در پی‌ریزی پایه‌های سیاست دولت تزاری در این زمینه داشت. وی هم‌راستا با خط‌مشی بوم‌گرایی که در اداره امور قفقاز اتخاذ کرده بود،[3] با پیشوایان دینی قفقاز اعم از سنی و شیعه ارتباط برقرار کرد و کوشید رفتار دینی و سیاسی آنان را با سیاست استعماری روسیه در قفقاز هماهنگ کند.[4] بااین‌حال، چنان‌که در قضیه «ملاتنگری‌وردی» اشاره شد، برخورد وی با این مسئله نیز تابعی از رویکرد نظامی‌اش در مدیریت مسایل قفقاز بود. پس از اخراج ملاتنگری‌وردی عالم دیگری به نام ملامحمدعلی که پیش از آن شیخ‌الاسلام قبه بود، به جانشینی وی گماشته شد. ملای مزبور بنابر عریضه‌ای که در تاریخ ۲۲ شوال ۲۲/۱۲۴۷ مارس ۱۸۳۲ خطاب به «غوبرناطور» وقت قفقاز نوشته است[5] تا سال ۱۸۳۲/۱۲۴۷، یعنی به مدت ده سال «با اخلاص تمام و بامیدواری مرحمت دولت علیه» در آن منصب تابع و خدمتگزار دولت روسیه بود. اما از قرار محتوای عریضه وی، فرمانداران روس به وعده‌های خود در باب کارسازی

1 B. N. Leviatov (1948), *Ocherkiis istorii Azerbaijana v XVIII veke*, Baku: p. 50-51; Berzhe, *Opisanie karabaqskoi provintsii*, [*A Description of Qarabagh Khanate*] (Tiflis: 1822), vedomost no. 1.

۲ افاگ، فوند ۱۴۵۲، سند شمارهٔ ۹۴۶ (عریضه آخوندها و ملایان یلیساوط‌پول به رتیشچف در باب قطع مواجب و مستمری ایشان)، *AKAK*, II, p. 285.

(مکتوب سیسیانف به آخوندهای یلساوط‌پول به تاریخ ۱۴ مه ۱۴/۱۸۰۵ صفر ۱۲۲۰).

3 L. H. Rhinelander(1983), "Viceroy Vorontsov's Administration of the Caucasus", in R. G. Suny, *Transcaucasia, Nationalism and Social Change*, Michigan: pp. 90-91.

۴ افاگ، فوند ۲، اسناد شمارهٔ ۱۲۷۴-۱۲۷۵.

۵ افاگ، فوند ۱۴۵۲، سند شمارهٔ ۲۸.

مواجب و مستمری او وفا نکرده و عملاً وی را برای ترک آن شغل و بازگشت به «وطن اصلی خود» یعنی ایران در فشار گذاشته بودند. این در حالی بود که نزدیک به یک سال‌ونیم پیش از آن تاریخ، (۲۷ جمادی الاول ۱۲۴۶ق./۱۴ نوامبر ۱۸۳۰م.)، «جماعة مسلمین» تفلیس در عریضه‌ای خواستار برآورده شدن وعده‌های حکومت قفقاز در مورد ملای یادشده و ممانعت از رفتن «آخوند» خود و معوق ماندن امور شرعیه‌شان شده بودند.[۱] با این‌حال، عریضه ملامحمدعلی نشان می‌دهد که فرمانداری نظامی قفقاز در آن تاریخ نه اراده‌ای برای پاسخ‌گویی به این خواست‌ها داشت و نه ضرورتی برای آن احساس می‌کرد.

آقامیرفتاح؛ بازیچه سیاست استعماری روس؟!

جلوه دیگری از سیاست حکومت روسی قفقاز در قبال شیعیان این منطقه را در ماجرای آقامیرفتاح و پناهندگی او به روس‌ها پس از فتح تبریز و پایان جنگ‌های ایران و روس شاهدیم. متأسفانه منابع اطلاع ما از زندگی آقامیرفتاح چه پیش از این رخداد و چه پس از آن محدود است. در برخی منابع فارسی اشاره‌های پراکنده‌ای به موضوع آقامیرفتاح شده که محتوای آن‌ها عمدتاً یکسان است.[۲] با وجود اهمیت این موضوع، هیچ پژوهش مستقلی نیز دربارهٔ آن به زبان فارسی وجود ندارد و تنها در برخی پژوهش‌ها به طور ضمنی به آن پرداخته شده است.[۳] تنها پژوهش مستقلی که به سرنوشت آقامیرفتاح و اهداف روس‌ها از تماس با او پرداخته، مقاله کوتاهی است که اخیراً دانا شری بر پایه پاره‌ای اسناد منتشرشده روسی نوشته است.[۴] با این همه، برخی شواهد نویافته که از نگاه شری نیز مغفول مانده است کمک می‌کند تا توضیحی از جایگاه آقامیرفتاح در سیاست استعماری حکومت قفقاز ارائه شود.

---

۱ افاگ، فوند ۱۴۵۲، سند شمارهٔ ۱۹.

۲ خاوری شیرازی(۱۳۸۰)، *تاریخ ذوالقرنین*، تصحیح ناصر افشارفر، ج۲، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان انتشارات، ص ۶۶۰؛ نادرمیرزا، *تاریخ نو*، صص ۹۹-۱۰۰؛ اعتضادالسلطنه، *اکسیر التواریخ*، باهتمام جمشید کیان‌فر، ص ۳۸۱؛ سپهر، *ناسخ التواریخ*، ج۱، ص ۳۸۶؛ هدایت، *روضة الصفای ناصری*، ج۹، ص۷۸۶۹؛ برای نامهٔ غضب‌آلود عباس‌میرزا در طعن آقامیرفتاح رک. میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی[بی‌تا]، *منشآت*، چاپ محمد عباسی، تهران: چاپخانهٔ شرق، صص ۱۳۴-۱۳۷.

۳ از جمله نک:مهدی بامداد، *تاریخ رجال ایران*، ج۱، ذیل «آقا میرفتاح»؛ ابراهیم تیموری، *تاریخ سیاسی ایران در دوران قاجار*، ج ۲، صص ۲۰۳۵- ۲۰۴۵.

4 Dana L. Sherry(2003), "Mosque and State in the Caucasus, 1828-1841", *Caucasus and Central Asia Newsletter*, Issue 4, pp. 3-8.

آقامیرفتاح، مجتهدی جوان، صاحب‌نام و فرزند میرزایوسف، عالمی محترم در تبریز بود که خاندان‌اش اعتبار و نفوذ زیادی در آن شهر داشتند.[۱] در جریان محاصره تبریز توسط قوای روس، آقامیرفتاح در مقدمه جمعیتی پرشمار از مردم آن شهر به استقبال لشکر روس شتافت و درهای آن را به روی ژنرال اریستوف گشود.[۲] اقدام آقامیرفتاح در آن زمان، ضربهٔ بزرگی به حیثیت دولت قاجار و حتی با ملاک‌های خود روس‌ها نیز «خیانت» به شمار می‌رفت.[۳] واکنش تند عباس‌میرزا نایب‌السلطنه به این مسئله در نامه‌ای به قائم‌مقام فراهانی، بیانی از شدت ناراحتی دستگاه حاکمه تبریز و دولت قاجار از رفتار آقامیرفتاح بود.[۴] اما چنان‌که اشاره شد و حوادث بعدی نیز نشان داد، پیوستن آقامیرفتاح به روس‌ها فراتر از یک همکاری ساده، هرچند مؤثر، در تسلیم یک شهر بود. درست نمی‌دانیم که پاسکویچ از چه زمان آقامیرفتاح را برای طرح خود نامزد نمود و در نخستین مراحل ارتباط وی با آقامیرفتاح چه قول‌وقرارهایی میان آن دو رد و بدل گشت. اما این اندازه آگاهیم که سردار روس در تاریخ ۱۲ فبرال (۲۴ فوریه) ۱۸۲۸م./۲۶ رجب ۱۲۴۳ق.پیشنهاد انتصاب آقامیرفتاح به مقام «رئیس علمای شیعه ماورای قفقاز» را با پترزبورگ مطرح کرده بود. دست‌نوشته‌ای به تاریخ ۲۱/۹ مه همان سال (۲۴ رمضان ۱۲۴۳ق.) نشان می‌دهد که او این پیشنهاد و موافقت تزار با آن را در این تاریخ با آقامیرفتاح نیز درمیان نهاده بود:

«بحسب اطلاع بمراتب اخلاص بی‌تغییر آنجناب که نسبت بدولت روسیه [نشان] دادند و محاسن اخلاقی که بسبب آن در میان مسلمین[...]برای خود حاصل نمودند ما بحضور اعلیحضرت امپراطور اعظم عرض و اظهار نمودیم که آنجناب را بر سر همه فرقه شیعه که در ولایت‌های واقعه ما که در طرف جنوبی قفقاز می‌باشد مجتهد رئیس مقرر فرمایند حضرت پادشاه اینگونه عرض مرا مقرون بشرف اجابت داشته بمن واگذار فرموده است [...] با کمال خوشنودی اینگونه اعتبار و التفات جدیده اعلیحضرت امپراتور اعظم را اظهار نموده از روی احترام زیاده بر آن نیز معلوم می‌دارم [...]برای آوردن همه علمای شیعه بزیر اختیار آنجناب تدبیرات مفصله را همه وضع

---

۱ بامداد، همان‌جا.

۲ نادرمیرزا، *تاریخ نو*، صص ۹۹-۱۰۰؛ Monteith, *Kars and Erzeroum*, p. 144

۳ مانتیث در گزارش رفتار آقامیرفتاح، انگیزه او را جاه‌طلبی و امیدواری به مقام ریاست دینی کل آذربایجان دانسته است: Montieth, p. 144.

۴ قائم مقام فراهانی، *منشآت*، صص ۱۳۴-۱۳۷و نیز بنگرید به:
Abbas Amanat(1993), "Russian Intrusion into Guarded Domain: Reflections of a Qājār Statesman of European Expansion", *Journal of the American Oriental Society*, vol. 113, pp. 44-45.

نمایم [...]».[۱]

پاسکویچ در ادامه این دست‌نوشته، ضمن سپاسگزاری از خدمات آقامیرفتاح، به او نوید می‌دهد که امپراتور «در عوض خدمات خالصانه و نفع‌آمیز آنجناب» مدالی آراسته به تمثال مرصع و الماس‌نشان خود برای او فرستاده است. نیز به مجتهد اطمینان خاطر می‌دهد که املاک و دارایی‌های وی در ایران «به توسط سفیر روسیه در دربار قاجار» حفاظت شده و مستمری‌ای به میزان «سالانه دو هزار اشرفی» برایش برقرار خواهد شد.[۲]

شری چنین تشخیص داده است که داستان تلاش زمامداران روس قفقاز برای سازماندهی علمای مسلمان درون یک نهاد مشخص که توان مدیریت آن را در راستای منافع امپراتوری دارا باشد، در این موقعیت ویژه با کیفیت سلوک آنان با آقامیرفتاح درهم تنیده شده بود.[۳] هردو طرف، منافع مشخصی در این برنامه داشتند و شگفت‌انگیز نبود اگر اشتیاق زیادی نیز برای تحقق آن داشته باشند. در ماه ژوئن ۱۸۲۸م./ذی‌القعده ۱۲۴۳ق.، آقامیرفتاح به عضویت نهادی نوبنیاد به نام «کمیته قفقاز» درآمد که قرار بود اطلاعات آماری اهالی مسلمان آن منطقه را گردآوری کرده، تدابیری برای مدیریت امور آنان همنوا با سیاست‌های اداری روسیه پیشنهاد کند.[۴] چندی بعد آقامیرفتاح، طرح پیشنهادی خود را که آراسته به موعظه‌ای در ترغیب مسلمانان برای تمکین به حکومت تزار بود، به فرمانفرمای قفقاز ارائه کرد. او در این طرح در کنار درخواست‌های معین برای برقراری مستمری و دریافت خانه و ملک، برقراری مواجب و مستمری دولتی برای علمای موافق این طرح را نیز خواستار شده بود. افزون بر این، خواستار آن شده بود که خود او مرجع نهایی و مطلق در مسایل دینی شیعیان قفقاز باشد و رابطه و مناسبات او با حکومت در یک چارچوب رسمی تدوین شود.[۵] این خواست‌ها شاید از نگاه روس‌ها یا برخی ناظران ناآشنا با مناسبات دولت و علما در ایران، حمل بر باج‌خواهی می‌شد، اما واقعیت این بود که در ایران دوره صفوی به بعد اعطای این امتیازات به علمایی با این پایگاه و کارکرد دینی-اجتماعی، مؤثر، امر غریبی نبود و در زمره وظایف حکومت در قبال علما قلمداد می‌شد.[۶] البته پاسکویچ نیز درخواست‌های آقامیرفتاح را بی‌پاسخ

---

۱ افاگ، فوند ۱۴۵۲، سند شمارهٔ ۹۳۸ .

۲ افاگ، فوند ۱۴۵۲، سند شمارهٔ ۹۳۸.

3 Sherry, "Mosque and State…", p. 3.

4 Ibid, p. 4.

5 Sherry, "Mosque and State…", p. 4.

۶ مسئلهٔ مناسبات دولت و علما در دورهٔ صفویه و بعد موضوع تحقیقات پرشماری بوده است، از آن میان بنگرید به: منصور ←

نگذاشت و افزون بر برقراری مستمری و مواجب، ملکی نیز در تفلیس بـه او اعطـا کـرد کـه در سال‌های بعد به «باغ مجتهد» موسوم گشت.[۱]

با وجود این، امتیازات مذکور در قبال خدمات شایانی که از آقامیرفتاح توقع مـی‌رفـت خیلـی چشمگیر نبود. شکست سپاهیان ایران و عثمانی و تحمیل عهدنامه‌های تـرکمن‌چـای و ادرنـه بـه آن‌ها، قطعاً کامیابی بزرگی برای پاسکویچ و حکومت قفقاز بود، اما هنوز فاصله زیادی تا تثبیـت سلطه روسیه بر اراضی مسلمان‌نشین قفقاز باقی بود. درواقع، کار به مراتب دشوارتری که در برابر پاسکویچ قرار داشت، سرکوب و مهار جنبش مقاومت داغستانی‌ها و مدیریت بستر آشفته‌ای بـود که به‌ویژه در حوزهٔ خان‌نشین‌های ایرانی، شدیداً مستعد فراگیر شدن اعتراض‌ها به نظر می‌رسـید.[۲] در چنین وضعیتی مهار هرگونه گرایش شیعیان برای پیوستن به مقاومت داغستانی‌ها بسیار اهمیت داشت. از قرار معلوم، آقامیرفتاح نیز در این موقعیت، نقشی مؤثر ایفا کرد. وی توانسـت بخشـی از شیعیان قفقاز را به بی‌کنشی در قبال شورش مریدان شیخ منصور در بهار ۱۸۲۹م./۱۲۴۴ق. وادارد و حتی آنان را برای جنگیدن به نفع حکومت روسی قفقاز ترغیب کند.[۳] کاری که جایگاه وی را در چشم روس‌ها بیش از پیش بهبود بخشید.

با این حال، وضعیت طلایی مذکور چندان دیر نپایید. در اکتبر ۱۸۳۱م./جمـادی‌الاول ۱۲۴۷م. ژنرال پاسکویچ که پشتیبان اصلی آقامیرفتاح در حکومت روسی قفقاز بود، به لهستان اعزام شد و با این تغییر، نه تنها اختر بخت آقامیرفتاح روی در افول نهاد که فکر ایجاد شورای روحانی قفقاز نیز کنار نهاده شد. مناسبات آقامیرفتاح در اوایل حضور بارون روزن، جانشین پاسکویچ با او حسنه بود اما پس از مدتی این رابطه سخت روی در تیره‌گی نهاد به نحوی که یک سال بعد او درخواسـت بازگشت به ایران کرد. امری که البته از جانب روس‌ها قابل پذیرش نبود. ریچارد ویلبرام کـه در تابستان ۱۸۳۷م./۱۲۴۸ق. توقف کوتاهی در تفلیس داشـت، گـزارش مختصـر امـا ارزشـمندی از

→ صفت‌گل(۱۳۸۱)، *ساختار نهاد و اندیشه دینی در ایران عصر صفوی*، تهران: انتشارات رسا، صص ۳۰۷-۳۱۶؛ هاشم آغاجری(۱۳۸۸)، *مقدمه‌ای بر مناسبات دین و دولت در ایران عصر صفوی*، تهران: طرح نو، صص ۸۸-۱۷۱، ۲۱۳-۲۷۱؛ حامـد الگـار(۱۳۶۹)، *دیـن و دولت در ایران، نقش علما در دوره قاجار*، ترجمهٔ ابوالقاسم سری، تهران: انتشارات توس، صص ۴۰-۹۱؛

Said Amir Arjomand(1984), *The Shadow of God and the Hidden Imam,Religion, Political Order and Social Change in Shi'ite Iran from the Beginning to 1890*, Chicago: Chicago University Press, chs. 2-3.

1 Garnik Astarian & Heyrapet Margarian(2004), "The Muslim Community of Tiflis, 8th -19th Centuries", Iran & Caucasus, 8/1 (2004), p. 45.

2 Swietochowski, *Russian Azerbaijan*, pp. 9-10.

3 Sherry, "Mosque and State…", p. 5.

دیدارش با آقامیرفتاح به دست داده است. به نوشته وی، عالم مزبور در آن زمـان هنـوز مسـتمری چشمگیری دریافت می‌کرد، اما آشکار که بود دل‌خوشی از روس‌ها ندارد و با افسوس و حسرت از گذشته خویش و وطن مألوف‌اش یاد می‌کند.[1] شاید آقامیرفتاح در آن سال‌های غربت، سرنوشت دوست‌اش «آقافتح‌الله»، شیخ‌الاسلام خوی را در خاطر مرور می‌کرد که او نیـز در جریـان اشـغال شهرش به دست روس‌ها «امور خدمتگزاری و دولتخواهی و صداقت»اش نسبت به دولت «بهیـه» را آشکار کرده بود، اما هنوز چندی نگذشته، طعم بی‌اعتنایی آن جماعت ابن‌الوقت را به وضـعیت پریشان و بی‌سرانجامی خود را چشیده بود.[2] چه بسا اگر آقامیرفتاح از کنار آن رفتـار بـه سـادگی نمی‌گذشت همان زمان به سرشت مقطعی و سست‌بنیاد سیاست روس‌هـا در قبـال علمـای شـیعه پی‌برده بود و به وعده‌های فریبا دل نمی‌بست.

---

1 Richard Wilbraham(1839), *Travels in Transcaucasian Provinces of Russia and along the Southern Shore of the Lakes Van and Urumiah, in the Autumn and Winter of 1837*, London: 1, pp. 256-257.

۲ افاگ، فوند ۱۴۵۲، سندشمارهٔ ۱۲۳؛ «دوست عزیز من، هرگاه چنانچه فرموده جناب قبله‌گاهی مجتهد سلم الله نه ایـن بود که احوالات خود را بخدمت جناب سامی‌نویسم و شما هم بخدمت حضرت ولی النعمی جناب گراف [پاسکویچ] دام [خوانده نشد] عرض نموده و جواب بگیرند هرآینه یک کلمه هم نمی‌نوشتم چراکه جناب ولی النعمی آنند که حال دل نالان دانند و لکن اطاعه الحکم جناب مجتهد همین یک کلمه عرض می‌شود کـه امـر حسـب و نسـب مخلـص و امـر خدمتگزاری و دولتخواهی و صداقت مخلص نسبت بدولت بهیه مشتبه بر رأی مبارک حضرت گراف نماید بعـد از آن از همه جهه مختارند و بدلیل عقلی بنده واجب الاطاعه چرا که جناب ایشان سایه پادشاه و پادشاه سایه خدا هست و اگـر مرخص فرمایند چند وقتی در پیش جناب عالیجاه جنارال نیقرانیف [؟] توقف می‌کنم و بعد از استمالت بلکـه انشـاءالله رؤسای ایلات ایروان و خوی را از قبیل حسین آغا و قاسم آغا [کذا] بدربار معدلت مدار امپراطور اعظم و شهنشـاه اکـرم بیاورم چراکه ایشان اعتقاد کاملی بدرستی و راستی اوجاق ما دارند و همیشه در دولت ایران از ما خیر دیده اند نه شر و دوستی دیده اند نه مکر و توقع می‌نمایم که در خصوص باقی ماندگان مخلص و املاک مخلص نوشته بنایـب السـلطنه بنویسند که با ایشان بشفقت رفتار فرمایند و توقع دیگر آن که حکمی بعهده کارگزاران ایروان صادر فرمایند که خانـه و باغچه مخلص را از مرکره ارمنی گرفته بتصرف مخلص بدهند بلکه ضربی هم در ضمن حکم عالی بزنند که من بعد بـه این وضوح طرف گیری ارامنه ننمایند و جمیع رعیت پادشاهی را مساوی بدانند باقی بقاءکم و السـلم تحریـراً فـی یـوم جمعه چهاردهم شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۴۴، آقا فتح‌الله شیخ‌الاسـلام خـوی»؛ عریضـه کلبعلـی‌خـان، پولکونیـک روسی؟ در توصیه همین فرد: «... در آن مدت که این بنده درگاه در خوی بودم از آن عالیجناب خیانتی سرنزده و از اول الی وقت کوچ کمر اخلاص و ارادت را نسبت بپادشاه جمجاه عالمپناهی محکم نموده آنچه که از قوه آنعالیجناب به فعل می‌آمد اهمال نه نموده بعمل آورد علی الخصوص درین وقت جمیع املاک و دهات و خانـه و باغچـه خـود را در خـوی گذاشته از دست اهل و عیال خود گرفته باتفاق این بنده درگاه بایروان آمده و نشسته است و چشم امیدواری خویش را بشفقت بیکران و لطف بی‌پایان و انعام و احسان پادشاه عالمپناهی دوخته است حالا چون معزی‌الیه عازم حضور عـدالت دستو می‌بود از جمله واجبات انگاشته به تحریر عریضه اخلاص فریضـه مبـادرت گردیـد حـالا اسـتدعا از وفـور الطـاف بی‌غایات آن قبله گاهی‌ام آنست طوری فرمایند که آنعالیجناب در میان امثال و اقران خود منفعل و شرمسار [نشود]...». افاگ، فوند ۱۴۵۲، سند شمارهٔ ۱۲۶.

نتیجه‌گیری

در این تحقیق تلاش شد جلوه‌هایی از سیاست حکومت روسی قفقاز در قبال شیعیان این منطقه در سال‌های نخست اشغال آن به دست روس‌ها بررسی شود. مبنای این بررسی اطلاعاتی است که از شماری سند نویافته استخراج شده و در کنار اطلاعات برگرفته از دیگر منابع، درون زمینه تاریخی آن و در راستای پاسخ به مسئله تحقیق، تجزیه و تحلیل شده است. چنان‌که نشان داده شد روس‌ها پس از اشغال نظامی ولایات ایرانی جنوب قفقاز، با توجه به حضور جمعیت چشمگیری از شیعیان در این سرزمین ناگزیر از اتخاذ تدابیری در این راستا بودند. آن‌گونه که در ماجرای ملاتنگری‌وردی دیدیم، دست‌کم در نخستین سال‌های اشغال قفقاز، سیاست مذکور سویه‌ای تحکم‌آمیز داشت و آشکارا از وضعیت ناپایدار حضور روس‌ها در قفقاز تأثیر پذیرفته بود. با وجود این، روس‌ها همزمان کوشش چشمگیری به انجام رساندند تا بخش سازگار علمای شیعی منطقه را جذب کنند و با سازماندهی آن‌ها درون یک نظام اداری جدید از ظرفیت و کارکرد اجتماعی و فرهنگی این بخش از جامعه سنتی خان‌نشین‌ها، در راستای منافع حکومت استعماری قفقاز بهره گیرند. این تدبیر را می‌توان وجه دوم و پایدارترین جلوه سیاست حکومت استعماری قفقاز در قبال جمعیت شیعه این سرزمین تلقی کرد که بعدها و دست‌کم تا پایان عمر دولت تزاری با تغییراتی ادامه یافت. وجه سوم سیاست مذکور در ماجرای آقامیرفتاح جلوه‌گر شد؛ ماجرایی که می‌توان آن را تدبیر پاسکویچ برای تعبیه مقامی شبیه «شیخ‌الاسلام کل شیعیان قفقاز» با هدف اداره بهتر این جامعه و جدا کردن آن از ایران تلقی کرد که البته با خوی ماجراجو و جاه‌طلب عالم جوان تبریزی نیز سازگار افتاده بود. اما تدبیر مذکور به‌رغم نتایج موقتی که برای روس‌ها داشت، در درازمدت امکان تحقق نیافت؛ نه آقامیرفتاح از چنان مرجعیت و پایگاه استواری برخوردار بود که او را به مقام «مجتهد رئیس» شیعیان محدوده مذکور برساند، نه ساختار اجتماعی ولایات اشغالی، چنین اجازه‌ای می‌داد و نه اصولاً روس‌ها در درازمدت علاقه‌ای به ایجاد و تقویت چنین نهادی داشتند. چنین بود که با تثبیت موقعیت روس‌ها و پایان تهدیدات نظامی، دیگر نیازی به حمایت از چنان سیاستی نبود. در مجموع می‌توان گفت که سیاست حکومت قفقاز در قبال شیعیان، دست‌کم در دوره مورد بررسی، تابعی از سرشت مقطعی و ناپایدار آن حکومت در اداره سرزمین‌های تصرف شده بود. در واقع، فرمانداران روس به خوبی از اهمیت تشیع و نقش آن در حفظ پیوندهای تاریخی و فرهنگی سرزمین‌های اشغالی با ایران آگاه بودند. از همین رو، تدابیر

ویژه‌ای برای مقابله با تهدیداتی اندیشیدند که از این ناحیه متوجه منافع و پایگـاه سسـت آنـان در قفقاز بود. بااین‌همه، موفقیت این تدابیر تا حد زیادی مدیون عواملی بـود کـه در زمینـه اجتمـاعی بومی، ریشه داشت.

منابع و مآخذ

- *اسناد فارسی آرشیو دولتی گرجستان* (آفاگ)، مجموعهٔ‌عکسی کتابخانـهٔ گـروه تـاریخ دانشـگاه تهـران، فوندهای ش ۲ و ۱۴۵۲ (اسناد متعدد).
- احمدی، حسین(گردآوری و تصحیح)(۱۳۸۴)، *«وقف‌نامه گوهرآغا» در سه رساله دربـاره قفقـاز*، تهـران: مؤسسهٔ مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- ------(۱۳۹۰)، *دو رساله و دو گزارش درباره تالش شمالی*، تهران: مؤسسهٔ تاریخ معاصر ایران.
- اعتضادالسلطنه، علی‌قلی میرزا(۱۳۷۱)، *اکسیر التواریخ*، باهتمام جمشید کیان‌فر، تهران: انتشارات ویسمن.
- الگار، حامد(۱۳۶۹)، *دین و دولت در ایران، نقش علما در دوره قاجار*، ترجمـهٔ ابوالقاسـم سـری، تهـران: انتشارات توس.
- بامداد، مهدی(۱۳۴۷)، *تاریخ رجال ایران*، ج ۱، تهران: انتشارات زوار.
- بینا، علی‌اکبر(۱۳۴۲)، *تاریخ سیاسی و دیپلوماسی ایران*، ج ۱(از گلناباد تا ترکمن‌چای)، تهران: دانشگاه تهران.
- تیموری، ابراهیم(۱۳۸۴)، *دو سال آخر:یادداشتهای روزانه سرجان کمبل نماینده انگلیسـی در دربـار ایـران سالهای۱۸۳۳-۱۸۳۴*، ج ۲، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- خاوری شیرازی، فضل‌الله(۱۳۸۰)، *تاریخ ذوالقرنین*، تصحیح ناصرافشارفر، ج ۲، تهـران: انتشـارات مجلـس شورای اسلامی.
- دنبلی، عبدالرزاق‌بیگ(مفتون)(۱۳۸۳)، *مآثر سلطانیه*، تصحیح و تحشیه دکتر غلامحسـین زرگـری نـژاد، تهران: انتشارات مؤسسهٔ ایران.
- زرگری‌نژاد، غلامحسین(بهار ۱۳۹۰)، «موافقت‌نامه گلستان: قرارداد متارکه جنگ یا عهدنامـه قطعـی؟!»، *فصلنامه مطالعات تاریخ اسلام*، ش۸.
- سپهر، محمدتقی‌لسان‌الملک(۱۳۸۰)، *ناسخ التواریخ* (تاریخ قاجاریه)، تصحیح جمشید کیان‌فر، ج ۱، تهـران: اساطیر.
- قائم مقام فراهانی[بی‌تا]، میرزاابوالقاسم، *منشآت*، چاپ محمد عباسی، تهران: انتشارات شرق.
- قائم‌مقام فراهانی، میرزا عیسی(بزرگ)(۱۳۸۰)، *احکام الجهاد و اسباب الرشاد*، تصحیح و مقدمهٔ تـاریخی دکترغلامحسین زرگری‌نژاد، تهران: نشر بقعه.
- الگار، حامد(۱۳۶۹)، *دین و دولت در ایران، نقش علما در دوره قاجار*، ترجمـهٔ ابوالقاسـم سـری، تهـران: انتشارات توس.

- وقایع‌نگار مروزی، محمدصادق(۱۳۷۸)، *آهنگ سروش*، گردآوری حسین آذر، تصحیح امیرهوشنگ آذر، تهران: کاوشگر.
- هدایت، رضاقلی‌خان(۱۳۸۰)، *روضة الصفای ناصری*، تصحیح جمشید کیان‌فر، ج ۹، تهران: اساطیر.

- *Akty sobrannye Kavkazskoiu Arkheograficheskoiu Kommissieiu* [Official Documents of the Viceroyalty of the Caucasus]. 12 vols. Tiflis, 1868–1912.
- Amanat, Abbas(1993), "Russian Intrusion into Guarded Domain: Reflections of a Qājār Statesman of European Expansion", *Journal of the American Oriental Society*, vol. 113, pp. 35-56.
- Astarian, Garnik & Heyrapet Margarian(2004), "The Muslim Community of Tiflis, 8th - 19th Centuries", *Iran & Caucasus,* 8/1, pp. 36-48.
- Baddley, John (1908), *The Russian Conquest of the Caucasus*, London.
- Berzhe, Adol'f (1822),(ed.) *Opisanie karabaqskoi provintsii*,Tiflis.
- Bournoutian, George A.(1992), *The Khanate of Erevan Under Qajar Rule, 1795-1828*, New York: Costa Mesa.
- Bronevski, I. (1823), *Noveishiya izvestiya o Kavkaz*, vol. 1, Moscow.
- Bruce Ware, Robert & Enver Kisriev(2010), *Daghestan: Russian Hegemony and Islamic Resistance in the North Caucasus*, London.
- Crews, Robert D.(2006), *For Prophet and Tsar, Islam and Empire in Russia and Central Asia*, London.
- Dubrovin, N. F.(1888), *Istoria voiny I vladichestva russkikh' na Kavkaz*', vol. 6, S. Petersburg.
- Feodorova, V. A. (ed.)(1991), *Zapiski A. P. Ermolova, 1798-1826*, n.p.
- Gleave, Robert(2005), " Jihad and the Religious Legitimacy of the Early Qajar State,", in Idem (ed.), *Religion and Society in Qajar Iran*, London: RoutledgeCurzon, pp. 38-50.
- King, Charles(2008), *The Ghost of Freedom, A History of the Caucasus*, Oxford: Oxford University Press.
- Leviatov, B. N.(1948), *Ocherkiis istorii Azerbaijana v XVIII veke*, Baku: Elm Neshriati.
- Monteith, W.(1856), *Kars and Erzeroum*, *with the Campaigns of General Paskevitch in 1828 & 1829*, London.
- Mostashari, Firouzeh(2006), *On the Religious Frontier: Tsarist Russia and Islam in the Caucasus*, London: I.B. Tauris.
- Musvi, T. M. (1977), *Orta asr Azarbaichan tarikhina dayir Farsdilli sanadlar, xvi-xviii*, Baku: Elm Neshriati.
- Petrushevskii, I. P.(1936), *Kolonial'naya politika Rosisskogo tsarisma v Azerbaijhane v 20-60-x godakh*, Leningrad.
- Rhinelander L. H.(1983), "Viceroy Vorontsov's Administration of the Caucasus", in R. G. Suny, *Transcaucasia, Nationalism and Social Change*, Michigan: pp. 89-110.
- Sanders, Thomas(2004), Ernst Tucker & Gary Hamburg (eds. & trans.), *Russian-Muslim*

Confrontation in the Caucasus, Alternative Visions of the Conflict between Imam Shamil and the Russians, 1830-1850, London & New York.
- Sherry, Dana L.(2003), “Mosque and State in the Caucasus, 1828-1841”, *Caucasus and Central Asia Newsletter*, Issue 4, pp. 3-8.
- Sherry, Dana Lyn(2007), "Imperial Alchemy: Resettlement, Ethnicity, and Governance in the Russian Caucasus, 1828-1865", PhD Thesis, University of California.
- Swietochowski, Tadeusz(1985), *Russian Azerbaijan, 1905-1920, the Shaping of National Identity in a Muslim Community*, Cambridge.
- Whittock, Michael(1959), "Ermolov-Proconsul of the Caucasus", *Russian Review*, 18/1, p. 55.
- Wilbraham, Richard(1839), *Travels in Transcaucasian Provinces of Russia and along the Southern Shore of the Lakes Van and Urumiah, in the Autumn and Winter of 1837*, London.
- Zubov, Platon(1833), *Kartina Kavkazs'kogo kraya*, vol. 4, S. Petersburg.